

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

سیره ی امام رضا علیه السلام

نویسنده: امیر مهدی حکیمی

پیشگفتار

انسان امروز، خود را در کوره راه های زندگی ماشینی و به دور از معنویت گم کرده است؛ و روح انسانی و روابط عاطفی و اخلاق اجتماعی را به دست فراموشی سپرده و در برابر انبوه ظواهر فریبای دنیای جدید، سرگردان شده است؛ و زندگی آرمانی و بی ظلم و ستم و تبعیض و دستیابی به کمال فردی و اجتماعی برای او، تنها آرزویی دست نیافتنی گشته است.

در بحران این زندگی، امید آن دارد که بر این سرگردانی، چیره شود و راه درست زندگی را باز یابد و از این راههای پر پیچ و خم و ناهموار، در جست و جوی راهی بر آید و به بزرگراه انسانی برسد و خود را در مسیر حقیقی زندگی قرار دهد. این آرزوی بزرگ انسان، آن گاه دست یافتنی است که پای در مسیر انسان های بزرگ و راهنمایان راستین نهد و آن انسانهای سترگ و معلمان بزرگ بشریت را در برابر دیدگان خود الگو و اسوه قرار دهد. و سیره و روش آنان را معیار زیست فردی و روش رابطه با انسانهای دیگر قرار دهد.

بررسی و ژرف نگری در سیره و روش زندگی انسانهای راستین و پیشوایان واقعی، روشنگر تاریخ زارهای زندگی سرشار از بیم و نگرانی امروز انسان های جست و جو گر است. از این رو مریبان و اندیشمندان به این شیوه دست می یازند و با یادآوری سرشت ها و ویژگیهای رفتاری انسان های نمونه، جامعه ها و نسل ها را به راهی روشن، رهنمون می شوند. از این رو می نگریم که در کتاب آسمانی و منشور هدایت انسانی، برای تربیت و راهنمایی انسان این روش به کار رفته است و با بر شمردن ویژگی های رفتاری و عملی انسان های نمونه، تابلوهای انسان سازی درخشانی را در برابر دید انسان ها قرار داده است.

همچنین قرآن کریم، ابراهیم پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام را بردبار و شکیبیا در برابر مشکلات و درد آشنا و فرمانبر دستورات خداوند می خواند: **(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ)** ⁽¹⁾ «بی گمان ابراهیم بردبار دردمند فرمانبردار بود.» فداکاری های پیامبران و هدایت های خستگی ناپذیر آنان بدون هیچ گونه چشم داشتی را چنین ترسیم می کند: **(وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)** ⁽²⁾ «از شما برای این پیامبری و رسالت، پاداشی نمی خواهم که پاداش من، جز از پروردگار جهانیان نخواهد بود». انسان دوستی و سخت کوشی - برای نجات انسان - پیامبر بزرگ اسلام نیز چنین تصویر شده است: **(طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)** ⁽³⁾ «ای پیغمبر، ما قرآن را از آن جهت بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی». همگامی و همدردی با مردم و مردم باوری راستین پیامبر، بدین سان روشن گشته است:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ). ⁽⁴⁾ هر آینه فرستاده ای از خود شما نزد شما آمد که رنج کشیدن تان بر او سخت است و بر (گرویدن) شما (به اسلام) حریص است، و به مومنان رئوف و مهربان است. اینها و صدها نمونه دیگر که در قرآن کریم بازگو شده است، برای آموزش راه و روش زندگی درست به همه مردمان و پدید آوری این سرشت های انسانی در روان نسلها به ویژه جوانان است.

پس جوانان و نوجوانان ما در این دوران دشوار و سرشار از گرایشهای مملدی باید که به چکاد های فرهنگ الهی و انسانی نیک بنگرند و به بازشناسی راه و روش آنان همت گمارند و آن را ره توشه ی زندگی خویش سازند، تا در این یخ زار تیره، گرمی و زیبایی زندگی انسانی را لمس کنند و با وجدان ناب و سره ی انسانی، ارزش های والا و برتر را دریابند.

امید که این رساله ی کوچک بتواند گوشه ای از سیره و روش زندگی فردی و اجتماعی و ویژگی های الهی و انسانی رهبری راستین، و امامی هدایتگر و چکادی از چکاد های بلند فرهنگ اسلامی و شیعی را به جوانان و نوجوانان بشناساند و اینان نیز با عمل بدین

شیوه های الهی و انسانی، جامعه ی آرمانی خویش را پایه ریزی کنند و توان یابند تا در برابر تندباد یورشهای ویرانگر غرب تجاوز گر نستوه بایستند و کیان معنوی و انسانی خویش را استوارتر سازند.

امیر مهدی حکیمی

1382 / 1 / 16 مشهد مقدس

سرشت های انسانی

امام رضا علیه السلام به عنوان الگوی کاملی برای انسان ها - چه در دوران زندگی و حیات خود، و چه برای مردمان پس از خود - دارای سرشت هایی بود که همگان را به شگفتی وا می داشت و دوست و دشمن را فریفته و شیفته ی خود می ساخت، بدان گونه که همواره زیان به ستایش او می گشودند و از بزرگی ها و سرشت های انسانی او سخنها می گفتند؛ و پیروان راستین امام، شخصیت او را نمونه و الگوی رفتاری خویش قرار می دادند از این رو آنان که شیفته ی آن امام بزرگ اند، باید بدان گونه باشند که او بود و بدان سان زندگی کنند که امامشان زیست و با معیارهای رضوی خود را بسازند.

ابراهیم بن عباس گوید: هیچ گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا علیه السلام کلمه ای به زیان کسی بگوید، و نه سخن کسی را پیش از پایان آن، قطع کند، و نه نیاز کسی را که می توانست برآورد، بر نیاورد. هیچ گاه نزد کسی که در حضور او نشسته بود، پایش را دراز نکرد، و بر تکیه گاهی در برابر افراد تکیه نداد، به دوستان و کارکنانش، هرگز سخنی ناشایست نگفت... و چنان بود که هرگاه به خلوت می رفت و سفره ی غذایش را می گسترده، همه ی کارکنان و غلامان را بر سفره می نشاند، حتی دربانان و مهتران را... و بسیار نیکی می کرد و بسیار صدقه می داد، و این کار (دستگیری از بینوایان) را بیشتر در شبهای تاریک انجام می داد...⁽⁵⁾

این خصلت ها و اخلاق های انسانی بود که حتی دشمنان او را تحت تأثیر قرار می داد و در برابر امام به فروتنی وا می داشت. مأمون در پاسخ به اعتراض عباسیان به ولایتعهدی امام می گوید: درباره ی این که گفتید، مأمون در بیعت خود، با ابی الحسن الرضا علیه السلام به تشیع گراییده است، به راستی مأمون به بیعت با او اقدام نکرد؛ مگر اینکه در امر او آگاه و بینا بود، و می دانست در روی زمین کسی نیست که فضیلتش از او آشکار تر، پاکدامنی

اش از او نمایان تر، و پرهیزگاری اش از او زیادت‌تر، و زهد و بی میلی او، به دنیا از او بیشتر باشد، و نیز از او وارسته تر، و در میان خاص و عام، پسندیده تر، و در اجرای اوامر و نواهی از او سخت تر باشد.⁽⁶⁾

و این نمونه ای از اعترافات دشمنی است که به شهادت آن امام بزرگ دست زد، و فضیلت آن است که دشمن به آن زبان بگشاید.

مهمان نوازی

مهمان نوازی، اخلاقی انسانی و اسلامی است. روش و شیوه ی برخورد و رسیدگی به مهمان نیز بسیار مهم و ظریف می باشد. در آیین ما کسی مؤمن است که مهمانش را گرمی می دارد، و مهمان نوازی از اخلاق های برتر و نیک شمرده شده است. همچنین مهمان نوازی و مهمان عامل برکت و افزایش نعمت ها است. پیشوایان ما نیز، خود با شیوه های عملی، این درسها را به ما آموختند، آنگاه که مهمانی می کردند با مهمان برخوردی بسیار انسانی و عاطفی داشتند و نه تنها از آنان پذیرایی می کردند؛ بلکه نیازهای آنان را نیز برطرف می ساختند.

امام رضا علیه السلام هنگامی که مهمانی بر ایشان وارد می شد، با محبت با او برخورد می کرد و او را گرمی می داشت، به گونه ای که مهمان به خود می بالید و این را مایه ی افتخار برای خویش می دانست. احمد بن ابی نصر بزنطی گوید: امام رضا علیه السلام برای من مرکبی فرستاد. من بر آن سوار شدم و به خدمت ایشان رفتم، و تا شب هنگام در خدمت امام علیه السلام بودم. آنگاه که امام می خواست برخیزد، به من فرمود: «نمی بینم که شب بتوانی راهی مدینه شوی». گفتم: آری، فدایت شوم. فرمود: «پس امشب را نزد ما بمان و سپیده دمان راه را در پیش گیر و برو» - گفتم: فدایت شوم، چنین می کنم. پس به خدمتکار خود فرمود: «رختخواب مرا برای او بگستران، و رو انداز مرا بر رویش بیفکن و بالش مرا زیر سرش بگذار...».⁽⁷⁾

برخورد امام با مهمان اینگونه است که حتی رختخواب خویش را برای او می گستراند. امام رضا علیه السلام در برخوردی دیگر به دستوری بزرگ اشاره می کند که همیشه شایسته است، آسایش و راحتی مهمان را در نظر گرفت و از او انتظار کار و خدمتی نداشت: مهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شد، و تا پاسی از شب، نزد آن حضرت نشسته بود و سخن

می گفت، در این میان چراغ رو به خاموشی گذاشت. مرد مهمان دست دراز کرد تا آن را رو به راه کند، امام علیه السلام او را از این کار بازداشت، و خود به درست کردن چراغ پرداخت، و سپس فرمود: «إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَعْدِمُ أَضْيَافَنَا؛ ما گروهی هستیم که هرگز مهمان را به کار و
نمی داریم». ⁽⁸⁾

آراستگی

آراستگی و تمیزی را همه می پسندند و همه ی انسان ها به زیبایی و پاکی گرایش دارند. این موضوع در تعالیم اسلامی و سیره و روش رهبران معصوم علیهم السلام آموزش داده شده است که در عین سادگی و پرهیز از اشرافی گری، پاکی و آراستگی ظاهری را رعایت کنند و افراد در جامعه ی اسلامی از سیمایی زیبا و دلپذیر برخوردار باشند.

در این موضوع، دو جریان انحرافی وجود دارد: نخست گرایش به اسراف کاری و پوشیدن لباس های گران قیمت است در برابر تهیدستی و بینوایی گروه هایی بسیار. دیگر، ژنده پوشی و سیمایی چندان آور داشتن و نا زیبا بودن به عنوان زهد و ساده زیستی که این هر دو در رفتار و روش امامان و حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام دیده نشده است.

آنچه از زندگی پیشوایان به ما رسیده است و آنچه آن انسان های نمونه در رفتار و سیره ی خویش انجام داده اند، الگو و نمونه ی والایی است برای آراستگی سیمای مردم و رعایت اصول زیبایی و بهداشتی و شکوه ظاهری جامعه ی اسلامی. از این رو در رفتار امام رضا علیه السلام در تاریخ آمده است که آن حضرت همیشه با ظاهری آراسته و زیبا در میان مردمان ظاهر می شد و همگان از دیدن ایشان لذت می بردند.

روزی گروهی از صوفیان به حضور ایشان آمدند و به آن امام بزرگ چنین گفتند: امیرالمومنین مامون درباره ی امری که خداوند بر عهده ی او گذاشته است، اندیشید و دریافت که شما اهل بیت از تمامی مردم به امامت و پیشوایی امت سزاوارترید.

سپس به اهل بیت، نظر انداخت، و دانست که تو از همه ی آنان شایسته تری، به همین دلیل بر آن شد تا امر خلافت را به تو بازگرداند. اکنون امت به پیشوا و رهبری نیازمند است، که جامه اش خشن، طعامش ساده باشد، بر الاغ سوار شود و از بیمار عیادت کند.

امام که تکیه داده بود، در این هنگام، راست نشست و فرمود: یوسف منصب پیامبری داشت، قبای ابریشمی با تکمه های زر می پوشید، و در مجلس فرعونیان بر پشته های آنان تکیه می زد. وای بر شما جز این است که از امام، قسط و عدل خواسته شود؟ و اگر سخن گوید، راست گوید؛ و اگر حکم کند، بر قاعده ی عدل و داد باشد؟ و اگر وعده کند، انجام دهد. همانا خداوند لباس یا طعامی را حرام نفرموده است؛ و این آیه را تلاوت فرمود: **(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)** ⁽⁹⁾ - «بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورد، و رزق پاکیزه ی او را حرام کرده است؟» ⁽¹⁰⁾.

آنان چون به ترک دنیا و زهد صوفیانه انحراف یافته بودند و زهد اسلامی را با آراستگی ظاهری ناسازگار می دانستند، چنین گفتند. امام در پاسخ آنان، آیه ی قرآن را قرائت فرمود که باید از نعمت های خدادادی بهره برد و نیز باید شکوه ظاهری جامعه ی اسلامی و انسان های دین باور نگه داشته شود و جامعه ی اسلامی از افراد تمیز، منظم و آراسته تشکیل شود.

از این رو این چنین بود که امام رضا علیه السلام همیشه خود را برای مردمان می آراست و با ظاهری آراسته در میان گروه ظاهر می شد تا انسانها شاد گردند؛ و هرگاه در خلوت خویش به سر می برد، زهد می ورزید و بر خود سخت می گرفت. ابن عباد گوید: امام رضا علیه السلام در تابستان به روی حصیر و در زمستان به روی پلاس می نشست، و جامه ی خشن می پوشید، و هنگامی که در میان مردم، ظاهر می شد، خود را می آراست. ⁽¹¹⁾

این همان صفات اولیای خداست که ظاهر خود را برای لذت انسان ها در جامعه می آریند و با سیمایی دلپذیر در جامعه حاضر می شوند و شکوه ظاهری جامعه ی اسلامی را در حدی که به اشرافیت و طاغوت گرایی چون شاهان روم و ایران نرسد، حفظ می کردند؛ لیکن هیچ گاه از انسانها فراموش نمی کنند و در خلوت خویش چون آنان زندگی می کنند. و از هرگونه آسایش طلبی و کام وری دوری می گزینند. همانگونه که لازم است انسان با

سیمایی آراسته در جامعه حضور یابد، در خانواده نیز این آراستگی بسیار ضروری است، تا همگرایی و دوستیها در کانون خانواده استوارتر گردد و جاذبه ها ژرف تر و افزون تر و زمینه ی پاکدامنی در خانواده بیشتر فراهم گردد.

ابن جهم گوید: نزد امام رضا علیه السلام رفتم و او موهایش را رنگ سیاه زده بود. گفتم: فدایت شوم، با رنگ سیاه موهایت را رنگ کردی؟ فرمود: «در رنگ آمیزی مو، پاداش است. رنگ کردن مو و آراستگی و آمادگی (با آراستن ظاهر) از چیزهایی است که پاکدامنی زنان را افزون می سازد؛ و زنان، پاکدامنی را رها کردند؛ چون همسرانشان خود را برای ایشان آماده نکردند.»⁽¹²⁾

داناترین مردمان

رهبری و پیشوایی انسانها، همیشه به دست پیامبران و حکیمان و عالمان بزرگ بوده است و اکنون نیز اگر جامعه ی بشری بخواهد به سامان برسد، باید چنین باشد. بی گمان اگر مردمان بخواهند از نا آگاهی و نادانی رهایی یابند و در پرتو دانش و بینش به شایستگی برسند، باید رهبران و زمامدارانی اندیشمند و دانا داشته باشند و نیازهای مادی و معنوی انسانها را بدانند تا پاسخ گوی این نیازها باشند و راه درست را برای انسان ها روشن کنند.

رهبران و پیشوایان راستین جامعه ی بشری اگر آگاه ترین مردمان نباشند و به تمامی نیازهای بشری و جامعه های انسانی و راههای سعادت انسانی آگاه نباشند، نمی توانند به زندگی مردمان سامان بخشند و همای سعادت را بر سر آنان سایه گستر کنند. امامان شیعه به عنوان آگاه ترین انسانها در تمامی دوران ها شناخته شده اند و همگان از عالمان تا جاهلان به علم ایشان اعتراف کرده اند. و مورد مراجعه ی همه ی اندیشمندان و جست و جو گران قرار داشته اند. امام رضا علیه السلام نیز به عالم آل محمد معروف بود و چنان بود که همگان به آگاهی و علم دریاسان او اعتراف داشتند، و وی را عالم ترین و دانشمندترین مردمان روزگار می دانستند و هیچ عالمی را بر وی برتری نمی دادند.

اباصلت هروی گوید: من از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام دانشمندتر و عالم تر ندیدم؛ و هیچ عالمی او را دیدار نکرد، مگر اینکه همین را مانند من شهادت داد، مأمون گروهی از دانشمندان ادیان مختلف، و فقیهان و متکلمان اسلام را در جلساتی گرد آورد، تا با امام به بحث و گفت و گو بنشینند، لیکن همگی مغلوب علوم سرشار آن حضرت شدند، و به فضل و برتری او گواهی دادند و به ناتوانی خویش اعتراف کردند. ⁽¹³⁾

امام عَلَيْهِ السَّلَام خود نیز از این حقیقت پرده بر می دارد: من در حرم پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می نشستم. دانشمندان در مدینه زیاد بودند، چون یکی از آنها در مسأله ای ناتوان می شد، همگی به من اشاره می کردند و مسائل را نزد من می فرستادند، و پاسخ آنها را می دادم. (14)

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام نه تنها در مدینه مرجع نهایی پاسخ گویی به مسائل علمی بود؛ بلکه در تمامی سرزمین پهناور اسلامی مورد رجوع دانشمندان و فرهیختگان قرار داشت و توده های مردم نیز برای پرسشهای خویش به ایشان روی می آوردند، و اینگونه بود که در طول مسیر حرکت از مدینه تا مرو، امام عَلَيْهِ السَّلَام به هر کجا که گام می نهاد، مردمان به دور او گرد می آمدند و مسائل گوناگونی را از ایشان می پرسیدند و پاسخ می گرفتند. رجاء بن ضحاک که مأمون او را برای آوردن امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به مرو، به مدینه فرستاده بود، چنین می گوید:

به خدا سوگند، من مردی را در برابر خدا پرهیزگار تر از او ندیدم. همچنین کسی را ندیدم، که بیش از او، در تمام اوقاتش، به یاد خدا باشد. و بیشتر از او از خدا بترسد... آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی شد، مگر اینکه مردم از هر سو به او رو می آوردند، و مسائل دین را از آن امام عَلَيْهِ السَّلَام می پرسیدند، و آن حضرت نیز به آنان پاسخ می دادند، و حکمت های بسیاری برای آنها از پدرانش، از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگو می کرد.

هنگامی که از این سفر بازگشتم و نزد مأمون رفتم، از چگونگی حال آن حضرت در طول راه پرسید، او را به آنچه در شب و روز و اوقات، توقف و حرکت از آن امام دیده بودم آگاه کردم، مأمون گفت: آری، ای پسر ضحاک، این (علی بن موسی الرضا) بهترین و داناترین و عابدترین مردم روی زمین است. (15)

امام عَلَيْهِ السَّلَام آنگونه بود که هر آنچه از او می پرسیدند، پاسخ می گفت و مسأله ای نبود که وی به آن آگاه نباشد و پرسشی نبود که وی پاسخ نگوید. ابراهیم بن عباس گوید: من

ندیدم که از امام رضا علیه السلام پرسشی شود که او، آن را نداند؛ و داناتری از او، به آنچه تا زمانش، بر روزگار گذاشته است، ندیدم. مأمون با طرح مسائل بسیار و پرسش از هر چیزی، آن حضرت را می آزمود، و امام علیه السلام او را پاسخ می فرمود، در حالی که تمامی پاسخهای آن حضرت از قرآن گرفته شده و به آن مستند بود. ⁽¹⁶⁾

دانش امام چنان گسترده بود که انسانها را به شگفتی وا می داشت تا آن جا که برخی حساس شده بودند و کنجکاوی می کردند و چنین گمان برده بودند که ایشان از پیامبران الهی هستند.

سلیمان جعفری گوید: در خدمت امام رضا علیه السلام بودم، خانه ایشان از اصناف مردمان پر بود و هر یک، از آن حضرت پرسشها می کرد و پاسخهای مناسب می شنید. من چون این حال شگفت و این گستردگی و دانش شگفت آور را دیدم که از حد و توان بشر بیرون بود؛ نگران شدم و با خود گفتم: شایسته این است که ایشان از پیامبران الهی باشند.

در این هنگام آن حضرت شتابان رو به من کرد و فرمود: ای سلیمان، ائمه ی هدی همگی حلیم و بردبار و دانایند و مردم نادان ایشان را پیغمبران می دانند و حال آن که پیغمبر نیستند. ⁽¹⁷⁾

همچنین محمد بن عیسی یقطینی نیز درباره ی تعداد مسائلی که امام پاسخ گفته اند و او جمع آوری کرده است چنین می گوید: من از مسائلی که از آن حضرت سؤال شده بود و امام پاسخ گفتند، هجده هزار مسأله جمع آوری کرده ام. ⁽¹⁸⁾

امام رضا علیه السلام به تمامی لغات و زبانهای مردمان و ملتها آگاهی داشتند و هر قومی را به زبان و گویش خودش راهنمایی و هدایت می کردند و با هر کس به زبان خود او سخن می گفتند. آری، امام با زبان پارسی و هندی و ترکی و... سخن می گفتند و این نیز همگان را به شگفت وا می داشت که ایشان چگونه به تمامی لغات و زبانها آگاه است و با هر کسی به زبان خود او سخن می گوید.

اباصلت هروی گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام با مردمان به لغات و زبانهای ایشان سخن می گفت. به خدا سوگند، امام رضا علیه السلام فصیح ترین و داناترین مردمان بود به هر زبانی و هر لغتی. روزی به آن حضرت عرض کردم از معرفت و آگاهی شما به هر زبان و لغتی در شگفتم! امام فرمود: ای اباصلت، من حجت خداوند بر خلق او هستم و نمی شود که کسی حجت خدا بر خلق او باشد، لیکن بر لغات و زبانهای ایشان آگاه نباشد. ⁽¹⁹⁾

امام علیه السلام افزون بر علم به لغات و زبان های گوناگون، به زبان حیوانات نیز آگاه بود و با آنان سخن می گفت و پناهگاه آنان بود و این نیز از نشانه های پیشوایان راستین است. سلیمان جعفری گوید: در باغی که مخصوص امام رضا علیه السلام بود در خدمت ایشان بودم. در این هنگام گنجشکی بیامد و در حضور مبارک امام بیفتاد و سخت فریاد کرد و اضطراب نمود (زیاد جیک و جیک کرد و بال و پر زد) امام به من فرمود: می دانی این گنجشک چه می گوید؟ عرض کردم: خیر، نمی دانم. فرمود: می گوید ماری می خواهد جوجه هایم را در آشیانه ام بخورد، هم اکنون برخیز و این عصا را بگیر و به آن جا وارد شو و آن مار را بکش. پس آن عصا را گرفتم و به آن خانه رفتم و ماری را بدیدم که در آن جا می گردد، و من آن را بکشتم. ⁽²⁰⁾

این است گستره ی دانش امام علیه السلام و این چنین باید باشند راهنمایان راستین بشری.

تهاجم فرهنگی

یکی از رسالت های اصولی و ارزشمند پیامبران و جانشینان راستین شان، هدایت علمی، فکری و فرهنگی جامعه ی بشری است، و رشد و شکوفایی خرد انسانها از برنامه های اساسی آنها قرار دارد که در تمامی دوران رهبری خویشی به این موضوع حیاتی توجه داشته اند و در راه آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند.

امامان شیعه علیهم السلام نیز همانند پیامبران الهی و پیامبر بزرگوار اسلام برای تکامل معنوی و عقلی و فرهنگی آدمیان به تلاشهایی توان فرسا دست یازیدند و در راه این هدف از هر شیوه و وسیله ای استفاده کردند.

در مقابل این هدایتگری ها و کمال جویی های انسانی، خلفای اموی و عباسی از روزهای آغازین دولتشان با این مانع بزرگ روبه رو گردیدند که با رشد فرهنگ اسلامی و افزایش فکر و فرهنگ جامعه و گسترش آگاهی و بیداری در میان مردمان با مشکلات اساسی روبه رو خواهند شد؛ و اگر فکر و فرهنگ در جامعه گسترش یابد و بیداری وجدان توده های انسانی فراگیر شود، دستگاههای ستم باره و خودکامه با موانعی سرسخت روبه رو خواهند گشت؛ و آن انسانهای بیدار و راه شناخته و دشمن شناس هستند که بر همه ی موانع پیروز می گردند و در برابر همه ی خودخواهان و سلطه طلبان می ایستند و موانع سلطه و نفوذ آنان می گردند.

به این جهت خلفای اموی و عباسی بر آن شدند تا در مقابل فرهنگ واقعی قرآنی و اسلامی برای خامی و نا آگاه نگاه داشتن مردمان بکوشند و در برابر فرهنگ زندگی ساز اسلامی، فرهنگ بدلی و صوری بسازند.

برای این مقصود از فرهنگ های بیگانه استفاده کردند و فلسفه ها و مسائل کلامی و اندیشه های ادیان و مذاهب دیگر را ترجمه کردند و در جامعه ی اسلامی رواج دادند و

شبهات بسیاری را در ذهن توده های مردم وارد ساختند. توده ها را به سوی این افکار سوق دادند و تشنگی روان جامعه را بدین گونه فرو نشانند؛ و هدف اصلی آنان، روی برتافتن مردم از فرهنگ تعالیم ناب اسلامی بود و دلخوش کردن به آموزش هایی که نه به کار دنیای شان می آمد و نه به کار آخرتشان. (21)

امام رضا علیه السلام که در دوران اوج این فرهنگ سازی دروغین و تهاجم بزرگ فرهنگی به آموزش های اسلامی و شیعی قرار داشت، همانند امامان دیگر به مبارزه با این تهاجم گسترده دست زد و با مناظره و گفت و گو با بزرگان ادیان و مذاهب و فیلسوفان و متکلمان و... در هر زمان و هر مکانی (در مدینه، مکه، بصره، کوفه، مرو و خراسان) به آموزش و گسترش اندیشه های اسلامی و باورهای حقیقی قرآنی پرداخت و به اندیشه های وارداتی و بیگانه پاسخ می داد، بدین گونه که اندیشمندان به نادرستی اندیشه هایشان اعتراف کرده اند، و این چنین درستی آموزش های قرآنی و اندیشه های راستین شیعی را برای همگان آشکار می کرد و روشن می ساخت هرکه جوای تعالیم اسلامی است، با بد آن را از مفسران واقعی و حقیقی قرآن فراگیرد.

امام رضا علیه السلام در مجموعه ی گفتمانهای خود با متفکران مذاهب و مکتب ها تمامی نقشه های خلفا را نقش بر آب کرد، و جویندگان راستین علوم الهی را آگاه ساخت که علم حقیقی را از درس آموزان مدرس وحی بیاموزند. اکنون بنگرید به آنچه در مرو اتفاق افتاد و مأمون، خلیفه ی عباسی برای اینکه علم امام رضا علیه السلام را زیر سوال ببرد؛ بزرگان مذاهب، ادیان و دانشمندان و فیلسوفان و متکلمان بزرگ را گرد آورد تا با امام مناظره و گفت و گو کنند.

به گمان اینکه امام علیه السلام در پاسخ آنها در خواهد ماند و از گرایش توده ها به او کاسته خواهد گشت. حسن بن محمد نوفلی هاشمی گوید: آنگاه که امام رضا علیه السلام به مرو وارد

شد، مأمون به وزیر خویش، فضل بن سهل گفت تا بزرگان ادیان و اندیشمندان روزگار را گرد آورد تا با امام به بحث و گفت و گو بنشینند.

فضل بن سهل چنین کرد و جاثلیق - بزرگ مسیحیان - و رأس الجالوت - بزرگ یهود - و روسای صائبین - ستاره پرستان - و هربرد اکبر - بزرگ زرتشتیان - و فیلسوفان و متکلمان و... را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد. مأمون به فضلی بن سهلی آفرین گفت و او را تشویق کرد؛ و به این عالمان و دانشمندان و فیلسوفان و... گفت: من شما را برای آن گرد آورده ام، تا با پسرعموی من - امام رضا علیه السلام - که از مدینه بر من وارد شده است، مناظره کنید.

پس صبحگاهان همگی نزد من حاضر شوید و هیچ یک از شما سرباز ننزید. حسن بن محمد نوفلی گوید: ما در خدمت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام بودیم، که ناگهان یاسر خادم وارد شد و گفت: ای سید و آقای من، خلیفه به شما سلام می رساند و چنین پیام داده است که: برادرت فدایت شود، فرهیختگان و اندیشمندان و رهبران ادیان و متکلمان و... از تمامی ملتها در این جا گرد آمدند، اگر دوست می داری با آنان گفت و گو کنی، صبحگاهان نزد من آی و اگر دشوار می باشد به خود سختی مده، ما نزد تو می آییم و این برای ما آسان است.

حضرت فرمود: به مأمون بگو من خواسته ی تو را می دانم، و صبحگاهان در مجلس تو حاضر می شوم. نوفلی گوید: چون یاسر خادم رفت، حضرت روی به من کرد و گفت: از اینکه مأمون اینان - دانشمندان، بزرگان مذاهب و ادیان و... - را چنین گرد آورده است به نظرت چه می رسد؟ گفتم: فدایت شوم، می خواهد شما را امتحان کند و دوست دارد میزان علم و دانش تان را بفهمد اما به خدا سوگند، روش بدی را در پیش گرفته است.

امام رضا علیه السلام فرمود: روش او چیست؟ عرض کردم: اصحاب کلام و مجادله بر خلاف علما می باشند، آنها اهل انکار هستند و اگر برای آنها دلیل بیاوری که خداوند تعالی واحد

است، می گویند ثابت کن و همچنین اگر بگویی محمد ﷺ رسول خداست می گوید رسالت او را ثابت کن. و تا آن جا چنین می گویند تا شخص سرگردان شود و هر چه با حجت و دلیل، گفته ی آنها را باطل کنی، مغالطه می کنند تا بدان جا که شخص از گفته خود دست بردارد.

پس فدایت شوم، از آنها دوری کن. حضرت، لبخندی زد و فرمود: ای نوفلی! آیا می ترسی که دلایل مرا باطل کنند؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند، من هرگز چنین گمانی درباره ی شما نمی برم. امیدوارم حق تعالی شما را بر آنها پیروز گرداند. امام فرمود: ای نوفلی! آیا دوست داری بدانی مأمون چه وقت از عمل خویش پشیمان می شود؟ عرض کردم: آری؟ امام فرمود: آنگاه که دلایل مرا در برابر اهل تورات با تورات شان و در برابر انجیل باوران با انجیل شان و در برابر اهل زبور با زبور شان و با صائبین با منطق خودشان و با زرتشتیان با زبان فارسی و با رومی ها با زبان رومی و... بشنود. پس آنگاه که زبان هر گروهی را ببندم (پاسخ استواری به آنان بدهم) و نادرستی دلایل آنها را آشکار سازم و هر یک از گفته ی خویش دست بردارند و گفته ی مرا بپذیرند؛ در آن وقت مأمون آگاه می شود که آنچه در سر داشته است پوچ بوده و هرگز به مقصود خویش دست نخواهد یافت. آنگاه است که پشیمان می شود.

سپیده دمان فرا رسید و همگان از امیران لشکر و بنی هاشم و مردم و... در مجلس مأمون گرد آمدند. آنگاه حضرت وضو گرفت و شربتی آشامید و به مجلس وارد شد و با مأمون به گفت و گو پرداخت تا آنگاه که مأمون روی به جاثلیق کرد و گفت: ای جاثلیق! این پسر عم من، علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است و از فرزندان فاطمه (س) دختر پیامبر ما و علی بن ابی طالب علیه السلام است که من دوست دارم با او به گفت و گو و مناظره پردازی و با انصاف رفتار کنی... (22)

این مناظره ها و گفت و گوها ادامه یافت تا آن جا که امام هر یک از اندیشمندان و فیلسوفان و متکلمان و... را با برهان و دلیل قانع ساخت و مطلب را برای همگان آشکار کرد و هر یک از آنها گفته های امام را پذیرفتند و دست از دلایل و عقیده ی خویش برداشتند. (23).

این جا بود که مأمون پشیمان شد و به هدف خویش دست نیافت و تمامی رشته های او پنبه شد و گستره ی دانش و ژرفای امام بر همگان آشکار گشت و اندیشه های وارداتی کنار زده شد. این بود تصویر کوتاهی از چگونگی مبارزه ی امام رضا علیه السلام با تهاجم فرهنگ های بیگانه که با نقشه ی خلفای ستمگر ترتیب داده شده بود.

نماز اول وقت و اهمیت آن

نماز، رکن اساسی دین است و ستون خیمه‌ی اسلام و معراج مومنان و راز و نیاز خداجویان و زمزمه‌ی عاشقان. نماز زمینه‌ی شکوفایی راستی و درستی و بازدارنده‌ی از کثرتی و نادرستی است. نماز آرامش و سکون و امنیت روانی را پدید می‌آورد و زمینه‌ی زدودن هرگونه دلهره، بیم و نگرانی است. از این رو در تعالیم اسلامی از اهمیت نماز و نقش حیاتی آن حتی در زندگی این دنیایی انسان، بسیار سخن رفته است؛ و برپا داری آن با آداب و شرایط ویژه، مورد تأکید قرار گرفته است و رعایت زمان مناسب و در اول وقت، لازم شمرده شده است؛ به ویژه به جماعت برگزار کردن آن. به خاطر اهمیت موضوع، پیشوایان دین در روش و سیره‌ی خویش نیز به این مهم توجه ویژه‌ای داشته‌اند، تا برای دیگران اهمیت نماز، نیک روشن شود.

در زندگی پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام می‌نگریم که در همه‌ی حالات و در سخت‌ترین شرایط و در روزگار سختیها و پیش آمدهای سنگین از نماز و وقت آن غفلت نمی‌کردند و در حساس‌ترین کارها نخست به انجام نماز می‌پرداختند. نیم روز عاشورا و برپا داری نماز پیشوای شهیدان، حضرت امام حسین علیهم‌السلام نمونه‌ای از این سیره‌ی مهم اسلامی درباره‌ی نماز است. حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام نیز در سیره‌ی خود و در موارد بسیاری، اهمیت این موضوع را نشان دادند:

ابراهیم بن موسای قزار گوید: روزی در خراسان در مسجد، در خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم. بر چیزی که از آن حضرت می‌خواستم اصرار کردم. در این هنگام امام برای پیشواز یکی از جماعت طالبین⁽²⁴⁾ بیرون رفت. در راه وقت نماز شد، و امام به جانب ساختمانی که در آن جا بود روی آورد و در زیر صخره‌ای که در نزدیکی آن ساختمان بود، فرود آمد. و تنها من در خدمت ایشان بودم. ایشان فرمود: اذان بگو. عرض کرد: منتظر

باشید تا اصحاب به ما پیوندند. امام فرمود: «غفر الله لك! لا نوخرن صلوه عن اول وقتها الي آخر وقتها من غير عله، عليك ابدًا باول الوقت؛ خداوند، تو را بیامرزد! هرگز نماز را از اول وقت آن، به آخر وقت آن، بدون علت به تأخیر میفکن، هیچ گاه اول وقت را از دست مده.»

پس اذان گفتم و نماز خواندیم. پس از نماز، دوباره آن را که از حضرت می خواستم، یادآور شدم. در آن هنگام امام با تازیانه اش خاک ها را کمی کنار زد، ناگاه از زیر خاک ها سکه ای از طلای ناب پدیدار گشت، امام عليه السلام آن را برداشت و فرمود: این سکه ی طلا را بگیر، خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد و از آن سود ببری و آنچه را دیدی پنهان کن. ابراهیم گوید: خداوند برای من، در آن سکه برکت فراوان قرار داد، آن چنان که در خراسان لوازم زیادی خریدم که قیمت آنها به هفتاد هزار دینار طلا می رسید. و من از همه ی همگان خود توانگر تر و ثروتمندتر شدم.⁽²⁵⁾

رویداد دیگری در زندگی آن امام بزرگ به ثبت رسیده است که اهمیت بسیار بالا و حیاتی نماز اول وقت را روشن می سازد. امام در آن روزها که مأمون جلسه گفت و گو و مناظره⁽²⁶⁾ تشکیل داده بود و امام عليه السلام را با عالمان بزرگ ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی به بحث واداشته بود و امام با عالمان مسیحی و متکلمان و فلسفه دانان به گفت و گو می پرداخت.

عمران صابی که از عالمان بزرگ و متکلمان به نام زمان بود چنین گفت: ای عالم و دانای مردم، اگر چنین نبود که تو همگان را به پرسش و سوال فرا خواندی، من هرگز از تو پرسشی نمی کردم. من به کوفه و بصره و شام و جزیره العرب رفته ام، و با متکلمان و سخنوران و دانایان زمانه دیدار داشته ام و هنوز کسی را ندیده ام که برای من ثابت کند یگانه ای را که غیر او وجود نداشته باشد (خدای یکتا) و به یکتایی و یگانگی خود استوار باشد.

حال اجازه می دهی که از تو سوال کنم؟ حضرت فرمود: اگر در این جماعت کسی عمران صابی باشد، تو هستی؟ عرض کرد: بلی من عمران صابی ام. حضرت فرمود: پیرس ای عمران، ولی با انصاف باش و از سخن سست و بی دلیل و ناحق دوری جوی. گفت: ای سید و آقای من به خدا سوگند، چیزی جز آن نخواهم که برای من امری را ثابت کنی و من به آن بگروم و از آن در نگذرم. آنگاه عمران صابی سوالاتش را پرسید و امام رضا علیه السلام به تمامی آنان پاسخ فرمود. ⁽²⁷⁾

در میانه ی گفتمان امام با عمران صابی، وقت نماز فرا رسید، امام رو به مأمون کرد و فرمود: هنگام نماز است. عمران عرض کرد: سرور من، بحث مرا قطع مکن، چرا که دل من آماده ی پذیرش سخنان شده است. حضرت فرمود: نماز می گزاریم و به گفت و گو باز می گردیم. پس امام و مأمون از جای برخاستند. امام در داخل خانه نماز گزارد و مردم در بیرون، پشت سر محمد بن جعفر نماز گزاردند.

نماز که به پایان رسید، امام به مجلس بازگشتند و عمران صابی را خواستند و فرمودند، پیرس ای عمران. و باز همچنان عمران پرشدهایش را مطرح می کرد و امام پاسخ می دادند و پس از پاسخ می گفتند: (پاسخ سؤالت را) دریافتی. او پاسخ می گفت: آری ای مولای من، خوب فهمیدم. و در پایان این گفت و گو که به طول انجامید، عمرال صابی به راه راست هدایت شد و شهادتین بگفت و رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد و... ⁽²⁸⁾

این روش و سیره ی آن پیشوایان بزرگی انسانیت است که هر کاری را گرچه بسیار با اهمیت باشد، بر نماز اول وقت پیش نمی دارند؛ حتی در بزرگترین مجالس و مهم ترین امور و کارها، دست از کار می کشند و نخست نماز می گزارند و سپس کار را انجام می دهند. و این آموزشی است به همه ی رهروان راه امامان که اهمیت نماز را نیک دریابند و چنین رفتار کنند که امامشان رفتار کرد.

نماز عید فطر

جریان نماز عید فطر، و رویدادهای آن از رخداد‌های بسیار مهم در دوران ولایتعهدی امام رضا علیه السلام است. در این رخداد، مأمون از نیت پلید خویش پرده برداشت و بر همگان روشن شد که مأمون قصد دارد امام را از چشم مردم بیندازد و در این راه به هر کاری دست می زند. امام رضا علیه السلام نیز در عین حال که در محاصره‌ی حاکم فاسد زمانه‌ی خویش بود، به روشنگری می پرداخت و بدعت‌هایی را که در سالیان دراز، خلفای ظلم در دین گزارده بودند بر ملا می ساخت و سنت‌های الهی و نبوی و علوی را به همگان می آموخت و شیوه‌ی برگزاری نماز و عبادات اجتماعی را آموزش می داد.

جریان این نماز چنین بود: مأمون برای امام رضا علیه السلام پیغام فرستاد که نماز عید را بگزارد و خطبه بخواند تا دل‌های مردم آرامش یابد و مراتب فضل و کمال امام را بشناسند؛ و دل‌هایشان بر این دولت فرخنده (ولایتعهدی امام رضا علیه السلام) آرام گیرد.

امام رضا علیه السلام کسی را نزد مأمون فرستاد که به مأمون یادآوری کند، شرط‌هایی که برای پذیرش ولایتعهدی مورد قبول قرارگرفت یکی این بود که مرا از امامت نماز معاف داری. مأمون در پاسخ گفت: می خواهم بدین گونه دل‌های مردم و سپاهیان و چاکران را استوار سازم که اطمینان یابند و به فضیلت‌هایی که خدای تعالی تو را بدان فضایل برتری بخشیده است، اقرار کنند. از این دست سخنان رد و بدل شد و مأمون اصرار زیادی ورزید. امام رضا علیه السلام به او گفت: اگر مرا از این کار معاف داری خوش تر دارم و اگر معاف نداری من برای نماز چنان بیرون خواهم رفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون رفتند. مأمون گفت: هرگونه خواهی رفتار کن.

آنگاه مأمون دستور داد فرماندهان و حاجبان و مردم و... سحرگاه پیش از وقت بر در خانه‌ی امام ابوالحسن الرضا علیه السلام گرد آیند. مردم از زن و مرد و کوچک و بزرگ در کوچه

ها و بام ها نشسته بودند و تمام فرماندهان و سپاهیان بر در خانه ی امام علیه السلام گرد آمدند و سوار بر مرکب های خویش ایستادند تا خورشید دمید.

چون خورشید بر آمد امام رضا علیه السلام غسل کرد و دستار سپیدی بر سر نهاد و پاره ای از دنباله ی آن را بر سینه خویش افکند و بقیه را بر میان کتفش آویخت و اندکی عطر زد و دامن بر میان بست. آنگاه یاران و اطرافیان خود را فرمود که همچنان رفتار کنند. سپس عصایی به دست گرفت و بیرون آمد و ما در برابر او بودیم، و او پای برهنه بود و پایین جامه اش را تا نیمه ساق برکشیده و دامن بر میان بسته بود. پس چون (در صحن خانه) ایستاد و ما در برابر او می رفتیم، سر خود را به آسمان برداشت و چهار نوبت تکبیر گفت که ما پنداشتیم آسمان و زمین و در و دیوار با او هماوایی می کنند.

فرماندهان و مردم خود را آراسته بودند و در حالی که اسلحه بر خود آویخته داشتند و به بهترین گونه خود را آماده کرده بودند، بر در خانه انتظار می کشیدند. پس چون بدین هیئت و با پای برهنه و دامن بر میان زده به آنها روی آوردیم و امام رضا علیه السلام هویدا شد، لختی بر در خانه ایستاد و گفت: «الله اکبر، الله اکبر،... خدا بزرگتر است بر آنچه ما را راهنمایی کرد. بر آنچه ما را از جانداران روزی فرمود. و الحمد لله بر آنچه ما را بدان آزمود». و بدین سخنان بانگ برداشت و ما نیز آوای خود را بلند کردیم. شهر مرو از گریه به لرزه در آمد.

پس سه نوبت همچنان بگفت: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقتنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا». و چون فرماندهان و سپاهیان وی را بر آن صورت بدیدند و بانگ تکبیرش بشنیدند، همه خویشتن را از مرکب ها بر زمین افکندند و کفش ها از پای پرتاب کردند و نیکو حال تر آنان آن کسی بود که دشنه ای همراه داشت و به فور بدان بند پای افزار (کفش) خود را می گسست و آن را از خویش جدا می کرد و پای برهنه می شد.

مرو یکسره شور و فغان شد و مردم از گریستن و شیون، یارای خود داری نداشتند. پس امام ابوالحسن الرضا علیه السلام همچنان گام برمی داشت و به هر ده گامی می ایستاد و چهار نوبت تکبیر می گفت و ما می پنداشتیم آسمان و زمین و در و دیوار با او هم صدا می شوند.

این خبر به مامون رسید و فضل بن سهل، ذوالریاستین به او گفت: امیرمؤمنان اگر ابوالحسن الرضا علیه السلام بدین گونه به نماز گاه (مسجد) رسد، مردم بدو فریفته می شوند، و ما همگی بر خون خویش بترسیم، رأی درست آن است که از او بخواهی تا باز آید.

مأمون کسی سوی امام علیه السلام فرستاد و به وی گفت: که تکلیف دشواری بر او کرده است و نمی خواسته او را چنین به رنج افکند! و اینک از وی می خواهد که (رخصت فرماید) همان کس که همواره بر مردم نماز می گزارد همچنان نماز عید را به جای آورد. پس امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود که کفش او را بیاورند و آن را به پای کرد و بازگشت. کار مردم آن روز پریشان شد و نماز عید شان سامان نیافت. ⁽²⁹⁾

و بدین گونه ها امام گرچه نماز نگزارد؛ لیکن سادگی و بی آلاشی و فروتنی در نماز عید را به همگان آموخت و بر نمازهای خلفای بیداد که سراسر تشریفات و ظاهرسازی بود خط سرخ کشید و غیر اسلامی بودن روشهای مأمونی را آشکار ساخت.

سرگذشت شیفتگی

مسیر حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو، بیانگر بسیاری از واقعیت های تاریخی است. مأمون که نمی خواست امام در طول راه با شیعیان برخورد کند و با ایشان تماسی داشته باشد، دستور داده بود تا امام را از راه بصره، اهواز و فارس به مرو بیاورند، نه از راه قم؛ زیرا از این ترس داشت که شیعیان پیرامون امام گرد آیند و نگذارند امام به مرو رود و تمامی نقشه های شوم او نقش بر آب شود و از سوی دیگر، امام در مرکز شیعیان قرارگیرد و مورد توجه همگان شود.

با تمام این حيله ها و نقشه ها باز هم رویدادهای شگفت آوری در تمام مسیر حرکت امام رخ داد که تاریخ آنها را به ثبت رسانده است و هیچ گاه به دست فراموشی سپرده نخواهد شد. برخی از این رویدادها در نیشابور جلوه گر شد. امام رضا علیه السلام در راه بود که خیر ورودش به نیشابور رسید. مردمان بسیار شادمان شدند و به پیشوازش شتافتند.

آری، چنین بود که شیخ بزرگ شهر، عالم بزرگوار و بزرگترین عالمان آن سامان، شیخ ابویعقوب اسحاق راهویه مروزی (که روانش شاد باد)، چنان شادمان گشت که با وجود زیادی عمر و پیری، به همراه چهار هزار نفر از دوستان و مریدانش به پیش باز پیشوا و امام خویش شتافت و از شهر بیرون رفت و به سوی کاروان امام شتافت.

آنگاه که کاروان امام از راه رسید، این عالم آزاده، کمر بندگی بست و دامن لباس را تا بالای ساق، بالا زد و زمام و افسار مرکب امام را به دست گرفت و با احترام فراوان بر دوش خود گذاشت و همانند مرکب بانی (شتربانی)، مرکب دار امام شد و در میانه ی راه مسائل علمی و اسلامی را که برایش روشن نبود، از امام می پرسید و بهره ی علمی می گرفت.

او به روشنی اعلام کرد که «به روز رستاخیز در نزد خداوند دانا (جل جلاله) وسیله ی نجات و سبب رستگاری من این است که روزی در دنیا خادم و مهار کش مرکب حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده ام».⁽³⁰⁾

و این گوشه ای است از آن همه رویدادها و شورها و احساس هایی که دلباختگان آن امام بزرگ پدید آوردند؟ و برخلاف تمام کوشش ها و تلاشها که مأمون و درباریان او کردند تا در مسیر امام رضا علیه السلام چنین رخدادهایی مردمی اتفاق نیفتد و امام رضا علیه السلام مورد توجه واقع نشود، لیکن نفوذ معنوی امام و آگاهی شیعیان، پیش آمدها را به گونه ای دیگر رقم زد و چنان نشد که مأمونیان خواسته بودند که به امام توجهی نشود و توده های مردم و عالمان و اندیشمندان شهرها از نزدیک امام را نبینند و شیفته ی شکوه و دانش و اخلاق او نگردند؟ باری با همه ی تلاش حکومت گران، عظمت و والایی مقام امام چون خورشید درخشید و دل ها را فریفته ی خویش ساخت.

جریان دیگری که از جمله ی دهها و صدها رویدادی است که توده های مردم و رنج کشیدگان دوران، عشق و احساسهای خویش را نسبت به خاندان پیامبر علیه السلام آشکار ساختند؛ سرگذشت شاعر آزاده و انقلابی، دعبل خزاعی است. او می گوید: هنگامی که قصیده ی مدارس آیات - معروف به قصیده تائبه - را سرودم، بر آن شدم که به خدمت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در خراسان بروم و آن را برای ایشان بخوانم.

پس به سوی خراسان رهسپار شدم و قصیده ی خود را در حضور امام رضا علیه السلام خواندم، چون به این ابیات رسیدم: خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات امامی از آل محمد علیه السلام به یقین خروج خواهدکرد، او به تایید اسم اعظم الهی و برکات نصر آسمانی به پا می خیزد. او حق و باطل را از هم جدا می کند، و همه را بر شادخواربها، و کین توزی ها، کیفر می دهد.

امام رضا علیه السلام به شدت گریست، آنگاه فرمود: «ای دعبل! روح القدس به زبان تو سخن گفته است. آیا می دانی این امام چه کسی خواهد بود؟ گفتیم: نه (شخص او را نمی شناسم)، لیکن شنیده ام که امامی از شما آل محمد علیهم السلام خروج می کند، و زمین را از عدل و داد سرشار می سازد. امام رضا علیه السلام فرمود: «پس از من، فرزندان محمد امام است. پس از محمد، فرزندش علی امام است. پس از علی (هادی)، فرزندش حسن امام است؛ پس از حسن (عسکری) فرزندش حجت قائم خواهد بود. اوست که در زمان غیبت چشم به راه اویند، و در زمان ظهور، همه مطیع او گردند. او زمین را پر از قسط و عدل می کند، پس از آن که پر از جور و ستم شده باشد».

سپس دعبل بقیه ی قصیده را برای امام خواند، تا قصیده به پایان رسید. آنگاه امام رضا علیه السلام فرمودند: «ای دعبل! آیا دوست داری دو بیت شعر به قصیده ات اضافه کنی، تا قصیده ات تکمیل شود؟» دعبل عرض کرد: آری، ای پسر رسول خدا، افتخار می کنم. امام رضا علیه السلام چنین فرمود: «و قبر بطوس یا لها من مصیبه تو قد بالاحشاء فی الحرقات الی الحشر- حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الهم و الکربات» و قبری در طوس است و چه مصیبتها بدان خواهد رسید که دلها را در آتش اندوه می سوزاند. تا پایان روزگار و تا اینکه خداوند، قائم آل محمد علیهم السلام را بر انگیزد که اندوه ها و دشواری ها را از ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) بردارد. دعبل گفت: آن جا قبر کیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «آن جا قبر من است، دیر زمانی نخواهد گذشت که (آرامگاه من) مکان رفت و آمد شیعیان و دوستان من خواهد شد...». امام در پایان، دعبل را بسیار ستود و تحسین کرد و به او گفت تا من به تو اجازه نداده ام این شعر را برای کسی نخوان.

دعبل می گوید: مأمون از آمدن من به مرو آگاه شد و مرا خواست و گفت: قصیده ی مدارس آیات را برای من بخوان. من به گفته ی امام عمل کردم و قصیده را برای او نخواندم. مأمون کسی به خدمت امام فرستاد تا از او بخواهد که تشریف بیاورند.

پس از ساعتی امام علیه السلام در مجلس حاضر شد. مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: از دعبل خواستم شعرش را بخواند، لیکن او چنین نکرد. شما به او بگویید تا شعرش را بخواند. امام رضا علیه السلام به من امر کردند که آن شعر را بخوانم و من آن را خواندم.

مأمون تجلیل فراوان کرد و پنجاه هزار درهم پاداش به من داد. امام نیز صد دینار طلا که به نام ایشان زده شده بود به من جایزه دادند و فضل بن سهل وزیر مأمون اسبی اصیل و راهوار با زین و یراق برای من فرستاد.

دعبل می گوید: پس از آن از امام جامه ای از جامه ها شان را خواستم، تا کفن خویش سازم؟ و امام رضا علیه السلام جامه ای به من هدیه دادند. پس از مدتی قصد بازگشت به عراق را کردم. در راه، راهزنان به کاروان حمله کردند و هر آنچه در کاروان بود غارت کردند. تا آن جا که تنها لباسی کهنه که بر تن داشتم برای من باقی ماند. من از آنچه از دست داده بودم ناراحت نبودم. مگر به خاطر جامه ای که امام رضا علیه السلام هدیه داده بودند.

در این فکر بودم که یکی از دزدان سوار بر اسبی بود که فضل بن سهل به من هدیه داده بود و این مصرع «مدارس آیات خلت من تلاوه؛ مدارس آیات آسمانی از تلاوت تهی مانده است»، را می خواند و گریه می کرد. من چون این وضعیت را نگریستم، شگفت زده شدم و از او پرسیدم که این شعر از کیست؟

گفت: تو به این چه کار داری؟ گفتم: پرسش من دلیلی دارد که به تو خواهم گفت. گفت: شهرت سرآینده این قصیده چنان است که همگان او را می شناسند. گفتم: او کیست؟ گفت: دعبل بن علی خزاعی، شاعر خاندان پیامبر که خداوند او را جزای نیک دهد. آنگاه گفتم: به خدا سوگند، دعبل منم و این شعر از من است. آن شخص باور نکرد و از همراهان کاروان تحقیق نمود و چون یقین کرد که من دعبل هستم، تمامی اموال اهل کاروان را به خاطر من و این قصیده ی، به صاحبانش بازگرداند، و کاروان ما را تا مکان امن، همراهی کردند.

دعبل می گوید: پس از مدتی به شهر قم رسیدم و شیعیان آن شهر به گرد من جمع شدند و خواستند تا قصیده ی تائیه را برای ایشان بخوانم. آن گاه همگان در مسجد جامع گرد آمدند و من بر بالای منبر رفتم و قصیده را برای ایشان خواندم. آنگاه مردم قم، هدیه های فراوان به من دادند؛ و چون خبر آن جامه که امام به دعبل هدیه کرده بود به اهل قم رسید، جوانان قم از دعبل خواستند که آن جامه را به هزار دینار به آنها بفروشد اما او نپذیرفت.

سپس تکه ای از آن جامه را به هزار دینار خریدار شدند، این بار نیز دعبل نپذیرفت و سرباز زد. او از قم بیرون رفت و به راه خویش ادامه داد. جوانان قم راه را بر او بستند و جامه را به زور از او گرفتند و به شهر بازگشتند. دعبل به قم بازگشت و از آنان خواست تا جامه را به او بدهند و آنان قبول نکردند و گفتند همان هزار دینار را بگیر و برو.

دعبل که ناامید شد، تکه ای از جامه را درخواست کرد و جوانان قم تکه ای از جامه را به همراه هزار دینار به او دادند. دعبل می گوید: به وطن خویش بازگشتم و دیدم که دزدان تمامی زندگی مرا دزدیده اند، بسیار نگران شدم و به فکر چاره ای افتادم که ناگاه به یاد آن کیسه ی صد دینار افتادم که امام به هنگام بازگشت به من داده و گفته بودند که به آن احتیاج پیدا خواهی کرد.

آن کیسه را برداشتم و هر دینار طلایی را که به نام امام زده شده بود. به شیعیان عراق دادم و در برابر هر یک، صد درهم عراقی گرفتم که مجموع آن ده هزار درهم شد و تمامی خسارت دزدی را جبران کرد. در این زمان، بیماری چشمان کنیزی که دعبل در اختیار داشت، او را نگران ساخته بود. پزشکان برای درمان او آمدند و پس از معاینه به دعبل گفتند: که چشم راست او از بین رفته است و قابل درمان نیست، اما چشم چپ او را درمان خواهیم کرد.

دعبل می گوید: بسیار اندوهگین شدم. در این هنگام به یاد آن تکه از جامه ی امام
افتادم. او را برداشتم و بر روی چشمان کنیزم بستم، صبحگاهان چشمان کنیزم به برکت آن
جامه شفا یافت و از روزهای گذشته نیز بهتر شد. ⁽³¹⁾.

راویان طلایی

از مهم ترین حوادث سفر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به مرو، حادثه ی بی نظیری است که در نیشابور روی داد. امام در اولین سخنرانی خویش، در بخش شرقی امپراطوری بزرگ اسلامی، و در آن هنگام که آهنگ مرو داشت، و مردمان این سامان و دلباختگان و شیفتگان آن امام بزرگ و جست و جو گران علم و دانش بر گرد مرکبش گرد آمدند و از ایشان درخواست کردند تا حدیثی روایت کند و قلبهای مشتاقان را روشن سازد.

امام علیه السلام چنین روایت کرد: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که گفت: از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: از جبرئیل شنیدم که گفت: از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ لا اله الا الله دژ من است، پس هر کس به دژ من در آید، از عذاب من ایمن خواهد بود».

پس چون کاروان به راه افتاد (و اندکی پیش رفت) امام کمی درنگ فرمود و فریاد بر آورد و همگان را متوجه خویش ساخت و چنین گفت: «بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ با وجود شرایط آن، و من از شرایط آنم».⁽³²⁾

امام در این گردهمایی بزرگ دو اصل اعتقادی و پایه ای را مشخص کرد. نخست توحید راکه همگان به آن آگاه بودند و آن را باور داشتند و در هر شبانه روز، آن را چندین بار بر مناره ها فریاد می کردند و در تشهد نماز آن را می خواندند. سپس اصل بزرگ امامت و رهبری انسان کامل و عادل که شرط توحید و تمام کننده ی آن است.

امام با بیان این مطلب، به همگان فهماند که توحید بدون شرط و متمم اساسی آن اصلی ناقص است و هنگامی به کمال می رسد و جامعه ی توحیدی را می سازد که رهبری آن

جامعه، به دست انسان کامل و پاک از آلودگیها و معصوم باشد و شعار توحید را با تمام وجود باور داشته باشد تا جامعه را از ظلم ها و ستم ها و ناروایی ها و تبعیض ها و... رهایی بخشد و مردمان را با تربیتی توحیدی و الهی به یکتاپرستی واقعی و حاکمیتی خدایی و عادلانه برساند.

در این سخن، امام موضعگیری خویش را در مقابل حاکمیت روشن ساخت؛ و نادرست بودن حاکمیت ستمگران را بر همگان نمایاند. با این سخن، بزرگترین هدف مأمون را نقش بر آب کرد؛ زیرا که نخست حاکمیت خود مأمون را غیر الهی و نامشروع جلوه داد و هدف مأمون را که می خواست یا ولایتعهدی (اجباری) امام، به حکومت خویش مشروعیت بخشد، پوچ ساخت.

این سخنان را امام در اجتماع بزرگ و دهها هزار نفری مردمان نیشابور بر زبان آورد، آن جا که بیش از بیست هزار نفر قلم و دوات به دست، سخنان ایشان را می نوشتند جز آنان که چیزی ننگاشتند و گوش فرا می دادند، یا آنان که خواندن و نوشتن نمی دانستند. امام احمد حنبل - پیشوای مذهب حنبلی - درباره اسناد این روایت چنین می گوید: «اگر اسناد آن را بر دیوانه ای فراخوانی، از جنون خویش شفا یابد».⁽³³⁾

عمل، نه حرف

در اندیشه‌ی اسلامی، ارزش برای عمل انسانی است؛ و آدمیان ساخته‌ی دست خویش اند و با عمل و کاری که انجام می‌دهند سنجیده می‌شوند و برتری می‌یابند و به سعادت می‌رسند. هیچ‌گاه عوامل بیرونی چون، خانواده و نیاکان و روابط اجتماعی در ساختن و شدن انسانها نقشی ندارد.

هیچ‌کس به این خاطر که از خانواده ویژه‌ای است (حتی از خاندان پیامبر و امامان) و یا در گروه خاصی قرار دارد، یا به طبقه‌ی برتر اجتماعی پیوند دارد و... نمی‌تواند دل خوش کند و دست از کار و کوشش بردارد و سرانجام نیک، برای خود انتظار داشته باشد و در این دنیا نیز خود را برتر از دیگران بداند، این شیوه‌ی تفکر اسلامی نیست؛ بلکه تنها و تنها سکوی پرش انسانی، عمل و کوشش اوست. پیشوایان راستین ما نیز همواره مردم را با این اصل آشنا کرده‌اند و حتی به افراد خانواده‌ی خود نیز آموزش داده‌اند که به شرافت‌ها و ارزشهای خانوادگی تکیه نکنند و از پارسایی و نیکوکاری دست برندارند و برای خود اسطوره‌های خیالی نسازند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز چنین بود و انسانها را با تقوا و عمل الهی و انسانی می‌سنجید و میان سیاه و سفید، فقیر و غنی و هر گروه و طائفه و با هر اصل و نسبی و... فرق نمی‌گذاشت و تنها برتری را در تقوا و خدا باوری راستین و عمل شایسته می‌دانست. مردی به امام علیه السلام می‌گوید: به خدا سوگند، در روی زمین از نظر نیاکان و نسب کسی از شما برتر نیست. امام علیه السلام به آن مرد فرمود: تقوا به آنان برتری داد، و فرمانبرداری خدا، آنان را بدان پایه و مقام رسانید. ⁽³⁴⁾

همچنین امام برتری خویش و امامان شیعه را به فرمانبرداری بیشتر آنان از خداوند می‌داند و عمل خالصانه و تقوای الهی آنان را ملاک والایی و برتری می‌شمردند: شخصی به

آن حضرت عرض کرد: به خدا قسم تو بهترین مردم هستی. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: سوگند مخور، بهتر از من کسی است که برای خدا فرمانبردارتر، و از نافرمانی او پرهیزگار تر باشد. به خدا سوگند این آیه نسخ نشده است که: **(... وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...)** ⁽³⁵⁾ «و شما را شاخه ها و تیره ها کردیم تا یکدیگر را باز شناسید. هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگار ترین شماست...» ⁽³⁶⁾

همچنین ابراهیم بن عباس صولی گوید: شنیدم علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: برای سوگند خود، بنده ای آزاد می کنم؛ و من چنین سوگندی نمی خورم مگر اینکه بنده ای را آزاد و پس از آن همه ی دارایی خود را در راه خدا انفاق می کنم. سوگند می خورم به قرابتی که با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارم، اگر کسی گمان کند من بهتر از این هستم (اشاره به یکی از غلامان سیاه خود فرمود) درست نیست، مگر اینکه من عمل شایسته داشته باشم، تا اینکه بهتر از او باشم. ⁽³⁷⁾

در آن هنگام که زید بن موسی، برادر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را دستگیر کرده بودند و در مرو به خدمت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردند، او گمان برده که چون از خاندان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ است، هر عملی که انجام دهد و به هر کاری دست زند، فرقی ندارد و او به پاداش الهی دست خواهد یافت.

اما امام با او برخورد کرد و یادآور شد که پاداش و جزای الهی و برتری یافتن به کارهای شایسته و نیک انسانها بستگی دارد، نه خویشاوندی آنان با نیاکانی چون خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یاسر خادم گوید: هنگامی که زید بن موسی را نزد امام آوردند، امام ابوالحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: زید! گویا فرومایگان کوفه تو را فریب داده اند.

که چون خداوند رحم فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را پاک و پاکیزه قرار داد، آتش دوزخ را بر فرزندانش حرام کرده است. اینکه شنیده ای خاص حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ است... و اگر خیال می کنی تو که معصیت خدا را می کنی وارد بهشت می شوی و موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ که

خدا را فرمانبرداری می کرد نیز داخل بهشت می شود، لازم می آید که تو در نزد خدا از موسی بن جعفر علیه السلام گرامی تر باشی؟ به خدا سوگند، هیچ کس به ثواب های الهی جز به فرمانبرداری از او دست نمی یابد و تو گمان می کنی با نافرمانی او بدان می رسی.

زید گفت: من برادر و فرزند پدر تو هستم. امام علیه السلام فرمود: مادامی که او امر خداوند عزوجل را فرمانبردار باشی، برادرم هستی؛ چنان که نوح علیه السلام عرض کرد: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) ⁽³⁸⁾ «ای پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده ی تو حق است و تو نیرومندترین حکم کنندگان هستی». خداوند بزرگ به او فرمود: (يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...) ⁽³⁹⁾ «ای نوح، او از خاندان تو نیست، او (را) عملی ناشایست است...» بنابراین، نافرمانی از خداوند او را از خاندان نوح بیرون راند... ⁽⁴⁰⁾

با بینوایان

همسان زیستی با محرومان و بینوایان یکی از ویژگیهای اساسی امام و حاکم در جامعه اسلامی است؛ و ره آوردهایی بسیار سازنده دارد. از روزهای آغازین اسلام و در هنگامه ی فراخوانی پیامبر اسلام این اصل مهم مورد توجه بود و به همگان گوشزد می شد. پیامبر ﷺ از همان آغاز درکنار محرومان و بینوایان بودند و با آنان نشست و برخاست داشتند و همانند آنان زندگی می کردند و از تجملات و اشرافی گری و گرایش به طبقات برتر دوری می گزیدند و از آنان که گرایش به دنیا داری و دنیا خواری داشتند دوری می کردند و همگان را نیز به این سیره و روش فرا می خواندند، چنان که خود چنین رفتار می کردند.

امامان ما نیز همگان چنین بودند و هیچ یک - چه در مسند حاکمیت بودند و چه نبودند- بر خلاف این سیره و روش گامی برداشتند؛ بلکه همانند پایین ترین طبقات مردم زندگی می کردند. امام رضا علیه السلام نیز در دوران زندگی همانند پدران خویش، همراه با بینوایان و تهیدستان بود و همانند آنان می زیست و از هر نوع تجمل و اشرافی گری دوری می گزید و با وجود این که به ولایتعهدی رسیده بود برخلاف روشهای معمول و مرسوم در دستگاه خلافت به شیوه ی پدران خویش می زیست و با رفتار خود بر شیوه ی زندگی مأمون، خط سرخ می کشید و اندیشه های غیراسلامی او را آشکار می ساخت.

یکی از کنیزان مأمون گوید: ما را به دربار مأمون روانه کرده بودند. آن جا در بهشتی از خوردنیها و نوشیدنیها و عطرها و پول فراوان به سر می بردیم، تا اینکه مأمون مرا به خانه ی امام رضا علیه السلام فرستاد. چون به خانه ی امام در آمدم، تمام آن نعمت ها از دست رفت.

(41)

امام رضا علیه السلام در دوران ولایتعهدی، مالی نیندوخت و چیزی را برای خود و خانواده اش ذخیره نکرد؛ بلکه آنچه را در اختیارش بود به بینوایان می بخشید و برای آخرت خود ذخیره می کرد. امام علیه السلام در خراسان، همه ی اموال خویش را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد. (در این هنگام) فضل بن سهل عرض کرد: این کار زیان است. امام علیه السلام فرمود: بلکه این کار غنیمت و سود است. آنچه را که برای دستیابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی، کرامت و زیان مشمار. ⁽⁴²⁾

این چنین است که به داد بینوایان رسیدن کرامت انسانی و عملی الهی است. پس آنان که بر خلاف این رفتار می کنند و دم از کرامت انسانی و حقوق انسان می زنند، راهی درست نمی روند و مسئولیت خود را انجام نمی دهند.

امام رضا علیه السلام در آن هنگام که در مرو بود و به ولایتعهدی رسیده بود از یاد بینوایان غفلت نورزید و هر آنچه از نعمت ها در اختیار داشت با بینوایان و تهیدستان تقسیم می کرد و آنان را در زندگی خویش شریک می ساخت و همیشه به یاد آنان و درکنار آنان بود.

معمربن خلاد گوید: هنگامی که امام رضا علیه السلام غذا می خوردند، سینی می آوردند و نزدیک سفره می گذاشتند، او به بهترین غذایی که برایش می آوردند می نگرست، و از هر غذا مقداری را بر می داشت و در آن سینی می نهاد، سپس دستور می داد آن سینی غذا را برای بینوایان ببرند. ⁽⁴³⁾

امام علیه السلام در ظاهر نیز چنان بودند که هیچ تفاوت و تمایزی با مردمان و توده های جامعه نداشت و در جایی که حضور می یافت شناخته نمی شد و هیچ گاه تشریفات و همراهان و ملازمان به همراه نداشت و همانند شاهان رفتار نمی کرد.

ایشان با سیره ی عملی و رفتار خویش اعمال و رفتار خلفا را باطل می ساخت و مردم را آگاه می کرد که شیوه ی زندگی حاکمان اسلامی بدین گونه است؛ و چون از مردم فاصله

نمی گرفت از مشکلات آنان با خبر می شد. و از دردها و رنجهای آنان آگاه می گردید و نیازهای آنان را می شناخت. بدین گونه امام بزرگ انسان، درد آشنای توده های محروم بود. امام رضا علیه السلام وارد حمام شد.

مردی که آن حضرت را نمی شناخت، به او گفت بدن مرا مالش ده. امام شروع به مالش بدن او کرد. هنگامی که مردم آن شخص را از جریان آگاه کردند، و امام را بشناخت، پریشان گردید و عذرخواهی کرد و از این کار پوزش خواست؟ لیکن امام علیه السلام همچنان به مالش بدن او ادامه داد، و او را دلجویی کرد. ⁽⁴⁴⁾

امام رضا علیه السلام در طول زندگی خویش، به شیوه ی اجداد خویش رفتار می کرد و درکنار محرومان بود و از صدر نشینی پرهیز می کرد و از زیست اشرافی دوری می جست. روزی یکی از بزرگان و صاحب دولتان نیشابور مهمانی بزرگی برپا داشت و امام رضا علیه السلام را دعوت کرد.

راه و رسم آن روزگار چنین بود که اگر به خاطر بزرگی و عزیزی مجلسی برپا می شد، پیش از آمدن آن عزیز همگان به مجلس می آمدند تا آن مهمان عزیز انتظار نکشد. از این رو همه ی مهمانان حاضر شدند و عالمان و بزرگان و اشراف آن شهر جمع گشتند و بر بلندای مجلس تختگاهی (شاه نشین) قرار دادند و بزرگان بر آن جا نشسته و تکیه کرده بودند. و این نیز از رسوم آن روزگاران بود که در مجالس، بزرگان بر بلندای مجلس می نشستند و خادمان و کارگران و مردمان عادی در کنار های آن می نشستند.

آنگاه که امام رضا علیه السلام به مجلس وارد شد، راه بگشودند تا امام به جای بزرگان برود و در بلندی و شاه نشین بنشیند؟ لیکن امام به آن جا توجهی نکرد و به همراه خادمان و کارگران (نه بر شاه نشین)؛ بلکه درکنار شاه نشین نشست. از آن روز به بعد چنین شد که دیگر شاه نشینان از ارزش و اعتبار افتادند و همگان در مجالس در کنار آن می نشستند و از امام رضا علیه السلام این روش و سیره ی اسلامی را آموختند. ⁽⁴⁵⁾

این چنین بود که امام علیه السلام با رفتار و سیره ی خویش مردمان را آگاه کرد و شیوه ی الهی و انسانی روابط اجتماعی را نمایان ساخت؛ و بر هرگونه امتیاز خواهی و برتری جویی و زیست اشراقی خط سرخ کشید و اصل برابری و برادری اسلامی را در عمل نشان داد و به صورت سیره و رفتاری خدایی به همگان آموخت.

امام رضا علیه السلام همچنین به فرزند خویش سفارش می کند که از مردمان فاصله نگیرد و در میان آنان باشد و از آنچه دارد به دیگران بدهد و آنان را در دارایی خویش شریک گرداند و به خویشاوندان و بستگان رسیدگی کند و از مردمان غافل نماند.

بز نطی گو ید: نامه ی امام ابی الحسن الرضا علیه السلام را به امام جواد علیه السلام که بدین شرح بود، خواندم: ای فرزند... به من خبر رسیده که هنگامی که بر مرکب سوار می شوی، غلامان تو را از در کوچک بیرون می برند، و این از بخل آنهاست تا خیری از تو به کسی نرسد. به حقی که برگردن تو دارم، از تو می خواهم، که ورود و خروج تو جز از در بزرگ نباشد؛ و زمانی که سوار می شوی با خود دینار و درهمی بردار، و باید هر کسی از تو بخششی خواهد به او بدهی و اگر کسی از عموهایت درخواست احسان کند، به او کمتر از پنجاه دینار مده، و بیش از این را خود دانی؛ و اگر کسی از عمه هایت طلب بخشش کند، کمتر از بیست و پنج دینار مده. و بیش از این را خود دانی. من خواستار آنم که خداوند مرتبه ی تو را بلند گرداند، پس بخشش کن و به یاری خدا از تنگدستی بیمناک باش. ⁽⁴⁶⁾

حقوق کارگران

کارگران در طول تاریخ بشریت، از آغاز تاکنون از بهترین توده های انسانی بوده اند، و برخلاف رنج ها و تلاش هایی که کشیده اند، همیشه در محرومیت و سختی به سر برده اند و بر آنان ستمها رفته است و نسبت به آنان تبعیض ها روا داشته شده است.

همواره از حقوقشان محروم گردیدند و از رفاه در زندگی و امکانات حیات دور ماندند، و در زیر یوغ کارفرمایان و صاحبان زر و زور قرار داشتند. رهبران الهی تنها حامیان این توده های زحمتکش و رنج دیده و ستم کشیده بودند، و برای باز پس گیری حقوق آنان از ستمگران به تلاشهایی خستگی ناپذیر دست زدند.

یاسر خادم گوید: امام ابوالحسن الرضا علیه السلام به ما فرمود: اگر هنگامی که مشغول غذا خوردن هستید، مرا بالای سر خود، ایستاده دیدید از جای بر نخیزید، مگر اینکه از خوردن غذا فارغ شده باشید و بسا که آن حضرت تنی چند از ما را طلب می فرمود، و می گفتند که مشغول غذا خوردن هستند. امام علیه السلام می فرمود: آنها را رها کنید، تا از خوردن فارغ شوند. (47)

سلیمان جعفری نیز گوید: برای انجام کاری خدمت امام رضا علیه السلام بودم. خواستم به خانه برگردم، امام فرمود: با من بیا و امشب را نزد ما بمان... با آن حضرت رهسپار شدم، تا وارد خانه شد، هنگام غروب آفتاب بود. غلامان در خانه به بنایی و بستن میخ آخور ستوران (چهارپایان) و جز آن مشغول بودند. با آنان مرد رنگین پوستی نیز کار می کرد، که از جمله خدمتگزاران حضرت نبود.

امام علیه السلام فرمود: این مرد که با شماست، کیست؟ گفتند: به ما کمک می کند، و مزدش را می دهیم. امام علیه السلام فرمود: اجرتش را تعیین کرده اید؟ گفتند: خیر... هر چه به او بدهیم راضی است. امام علیه السلام شدیداً برآشفتم،... گفتم فدایت شوم چرا خشمگین می شوید؟

فرمود: من بارها آنان را نهی کرده ام، از این که کسی را پیش از آن که اجرتش را تعیین کنند به کار گیرند؛ و بدان! هر کارگری بدون اینکه قبلاً مزد او را تعیین کرده باشی، کاری برای تو انجام می دهد؛ اگر سه برابر آنچه مزدش است، به او پردازی باز گمان می کند که از اجرت او کاسته ای، و اگر پیش از انجام دادن کار، مزدش را معین کنی، و پس از آن پرداخت کنی، تو را به سبب وفای به عهد می ستاید و اگر اندکی زیادت از مزدش به او بدهی، آن را بخششی از تو می داند. (48)

امام رضا علیه السلام به عنوان رهبری الهی، این رفتار انسانی را با کارگران داشت و در عمل و سیره ی خود، آن را آشکار ساخت. امام رضا علیه السلام از ژرفای دل به زحمتکشانشان می اندیشید و با تمام توان برای زندگی و آسایش آنان می کوشید.

از این رو می نگیریم که امام در لحظه هایی که انسان هر چه نیرومند و پرتوان باشد از همه چیز و همه کس فراموش می کند؛ یعنی در واپسین لحظه های زندگی و هنگامی که به دست مأمون عباسی خودکامه ی زمان، مسموم شده و بدنش در حال تلاشی و زندگی اش رو به پایان بود و در بستر مرگ قرار داشت از یاد کارگران و خدمتگزاران فراموش نکرد. یاسر خادم گوید: در روزی که امام رضا علیه السلام مسموم شده بود و در همان روز درگذشت پس از این که نماز ظهر را گزارد به من گفت: ای یاسر، اهل خانه و کارکنان و خدمتگزاران غذا خورده اند؟

گفتم: آقای من! که می تواند غذا بخورد با اینکه شما در چنین حالی هستید (حال مسمومیت شدید و دردهای توان فرسا و جانکاه)، (در این هنگام) امام راست نشست، سپس گفت: سفره را بیاورید، و تمامی اهل خانه و کارگران و خدمتگزاران را فرا خواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد محبت و مهر خویش قرار داد... هنگامی که همه غذا خوردند امام بیهوش افتاد... (49).

آری این چنین بود امام بزرگ انسان و باید بدین گونه ها باشند پیروان راستین آن امام.

برادری اسلامی

اصل اخوت و برادری، اصلی الهی و انسانی و اجتماعی است، و اصلی تردید ناپذیر اسلامی نیز هست که زیر بنای روابط اجتماعی است و در همه ی بخشهای جامعه تأثیر می گذارد؛ و بهبود روابط اجتماعی را تضمین می کند؛ و سامان یابی اقتصاد و داد و ستدها و گردش ثروت را موجب می گردد.

خاستگاه اصلی مدد رسانی و دست یاری و کمک رسانی افراد به یکدیگر است و هرگونه ظلم اقتصادی و اجتماعی مردم را نسبت به یکدیگر مانع می شود. این چنین اصلی، با این درجه از اهمیت و ارزش همیشه مورد توجه رهبران الهی و راستین انسان دوست بوده و هست. امام رضا علیه السلام نیز در سخنان گوناگون خویش این اصل بزرگ را روشن ساخته است.

عبدالله بن صلت گوید: از یکی از مردم بلخ شنیدم که گفت: در مسافرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به خراسان با او همراه بودم، روزی همگان را بر سر سفره فرا خواند، غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر سفره نشستند. به او گفتم: فدایت شوم، آیا بهتر نیست که برای اینان سفره ای جداگانه گسترده شود؟ گفت: «خاموش! خدای همه یکی است، و مادر یکی، و پدر یکی (پس تفاوتی نیست)، و پاداش هر کسی بسته به کردار است».⁽⁵⁰⁾

در این جریان به چندین اصل بنیادین اشاره کرده اند، نخست کرامت انسانی را یادآور شده اند، که همه ی انسانها با هم برابرند و سفید و سیاه، و کارگر و کارفرما، و دارا و نادار با هم یکی هستند و همه انسانند و برتری در میان آنان وجود ندارد.

حتی برتری در اعمال و تقوا و پرهیزکاری، موجب برتریهای ظاهری در این دنیا نمی شود؛ بلکه اینها اموری است که به آخرت مربوط است. دیگر اینکه، برادری اسلامی را

یادآور شده اند که همه فرزندان یک پدر و یک مادرند. پس هم برادرند و باید حقوق برادری را رعایت کنند و جامعه ی بشری را خانواده ای بزرگ بیندارند و برادر وار با هم زندگی کنند.

ارزش انسانی

انسانها بیش از هر چیز به خود و شخصیت خویش ارج می نهند و خود را باور دارند و از دیگران نیز در روابط اجتماعی انتظار دارند که به شخصیت آنان احترام بگذارند. این خواسته ای خرد پسند و بسیار بجا می باشد؛ زیرا هر انسانی دارای کیان و ارزشی نفسانی است و با این ارزش و کرامت است که در میان گروه انسان ها زندگی می کند و به حرکت و تلاش دست می زند و اگر این کرامت نفسانی و شخصیت انسانی او نادیده گرفته شود، احساس خود کم بینی و کوچکی می کند و توان و نیروی ایستادگی در برابر پیش آمدها و مشکلات را از دست می دهد و از پیشرفت و رشد در تمام زمینه ها باز می ماند.

امید و انگیزه تلاش در وجود او پژمرده می شود و نگرش سازنده و مثبت او به نگرشی منفی تبدیل می شود و به راستی کیان و هستی او دچار ناتوانی، سستی و خمودگی می گردد. پیشوایان و رهبران راستین، بیش از همگان به این موضوع توجه داشتند، و به شخصیت انسان و کرامت انسانی بسیار بها می دادند؛ زیرا ایشان انسان را به سوی کمال فرا می خوانند و انسان تا آن جا که شخصیت و کرامت وجودی او شکوفا شده باشد، می تواند پیش برود و به کمالات دست یابد و خود را تربیت کند و بارور سازد.

امام رضا علیه السلام نیز در برخورد با انسانها حرمت آنان را پاس می داشت و نمی گذاشت کیان کسی شکسته شود و انسانی کوچک به حساب آید و هرگاه صحنه ای پیش می آمد که منزلت و جایگاه انسانی اشخاص مطرح بود، چنان برخورد می کرد که این موضوع حیاتی رعایت شود؛ و هیچگاه اجازه نمی داد ارزش افراد نادیده گرفته شود.

درباره ی این روش انسانی در زندگی امام علیه السلام، یسع بن حمزه گوید: من در مجلس امام رضا علیه السلام با او مشغول گفت و گو بودم، و مردم بسیاری در خدمت آن بزرگوار گرد آمده بودند و از احکام الهی می پرسیدند، ناگهان مردی بلند قامت وارد شد، و گفت: سلام

بر تو ای فرزند پیامبر خدا، من مردی از دوستان تو، و پدران و نیاکانت هستم، و از زیارت خانه خدا بازگشته ام، و هزینه ی سفرم را تمام کرده ام، و چیزی که بتوانم با آن، خود را به منزل دیگر برسانم، ندارم، اگر موافقت کنی و مرا به دیار خود روانه کنی، من در شهر خود دارای نعمت و دولتم، و استحقاق صدقه ندارم، آنچه را به من داده اید، از طرف شما به بینوایان خواهم داد.

امام علیه السلام فرمود: بنشین، خدا تو را بیامرزد. سپس رو به مردم کرد و به سخنان خود ادامه داد، تا اینکه مردم پراکنده شدند، و جز او و سلیمان جعفری و خثیمه و من کسی در خدمت امام علیه السلام باقی نماند. امام علیه السلام به ما گفت: اجازه می دهید داخل منزل شوم؟ سلیمان عرض کرد: خداوند، خواسته هایت را به انجام رساند. امام برخاست و وارد حجره ی دیگر شد و ساعتی درنگ کرد، سپس بیرون آمد، و در را بست و دستش را از بالای در بیرون آورد، و فرمود: خراسانی کجا ست؟ گفت: این جا هستم.

فرمود: این دویست دینار را بگیر، و با آن هزینه و خرجی راه خود را تأمین کن، و آنها را مایه برکت بدان، و از جانب من صدقه مده، و به راه خود برو تا تو را نبینم و مرا نبینی. پس از این خراسانی بیرون رفت.

سلیمان جعفری به امام رضا علیه السلام گفت: فدایت شوم، به او (نیازمندی که به حضور امام آمده بود) مهربانی فرمودی، و مال فراوان به او بخشیدی، لیکن چرا صورت خود را از او پنهان داشتی؟ امام علیه السلام فرمود: چون نیاز او را بر آوردم، نخواستم ذلت خواهش را در چهره اش بنگرم. آیا این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که فرمود: «کار نیکی که در پنهان انجام شود، برابر با هفتاد حج است، و افشا کننده ی کار بد، خوار می گردد، و پنهان کننده ی آن، آمرزیده است». (51)

امام رضا علیه السلام به همه ی انسانها احترام می گذاشتند و شخصیت همگان را ارج می نهادند و حقوق انسانی همه را پاس می داشتند، پیرو هر دینی و آیینی بودند در این روش

تأثیری نداشت. یاسر (خدمتگزار امام) گوید: نامه ای از نیشابور به مأمون رسید (به این مضمون): مردی زرتشتی هنگام مرگ وصیت کرده است که مال زیادی را که از او باقی می ماند، میان بینوایان و تهیدستان تقسیم کنند. قاضی نیشابور آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است. مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای سرور من! در این موضوع چه می فرماید؟

امام علیه السلام فرمود: زرتشتیان برای بینوایان مسلمان وصیت نمی کنند. نامه ای به قاضی نیشابور بنویس تا همان مقدار از مالیات های مسلمانان بر دارد و به بینوایان زرتشتیان بدهد. ⁽⁵²⁾

رعایت ارزش انسانها و احترام به اندیشه و عقیده ی آنان در اندیشه ی امام تا بدان جا بود که به خواسته های آنان، حتی پس از حیاتشان نیز احترام می گذاشت و آن را گرامی می داشت تا مردمان بیاموزند که انسان و ارزش و شخصیت انسانی افراد پس از مرگشان نیز، محترم است و خواسته هایشان حتی پس از مرگ باید پاس داشته شود.

ریان بن شیبب نیز گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان مالی بدهم) و من می خواهم این (مال) را به گروهی از هم کیشان مسلمان خود بدهم. امام فرمود: وصیت را بدان سان که هست اجرا کن. خداوند - متعال - گفته است: «گناه آن، بر کسانی است که در آن (وصیت) را تغییر بدهند...» ^{(53) (54)}

این نیز بیانگر ارزش اندیشه و عمل انسانی است که باید حتی پس از مرگ او رعایت شود.

آزادی انسانی

اصل آزادی و آزادگی انسانی، از بزرگ ترین اصول انسانی است که همگان خواستار آند و همواره در تاریخ، انسانهای بزرگ و رهبران راستین بشری از آن سخن گفتند و کوشیدند تا این اصل را فراگیر سازند، و توده های انسانی را از این موهبت خدایی برخوردار کنند.

از سوی دیگر ستمگران و طاغوتیان و سلطه جویان در طول تاریخ در برابر حق آزادی انسانها می ایستادند، و ارزش انسانها را نادیده می گرفتند، و مردمان را بردگان و بندگان خود می دانستند. و با آزادی خواهی مبارزه می کردند. صفحات تاریخ از این رویارویی ها و جنگ و ستیزها سرشار است.

در طول تاریخ اسلام نیز، همیشه رهبران راستین، ارزش حیاتی آزادی را تبیین کرده اند، و انسانها را با این حقشان آشنا ساخته اند، و همواره از این حق انسانی دفاع کرده اند. زکریا (از یاران امام علیه السلام) گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که مردی از اهل ذمه (غیر مسلمانان ساکن در کشورهای اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود، فرزندش را آورد و گفت: فرزندم مال تو، او را خوراک بده و او برده ی تو باشد.

امام علیه السلام فرمود: (انسان) آزاد، خریده و فروخته نمی شود، این کار شایسته ی تو نیست. این کار در باره ی زمین نیز روا نمی باشد. ⁽⁵⁵⁾

همچنین اباصلت گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، این موضوع چیست که مردم از شما نقل می کنند؟ امام فرمود: چه موضوعی؟ گفتم: می گویند، شما می گویند که مردمان بندگان و بردگان شمایند.

امام گفت: خداوندا (تو) که آفریدگار آسمانها و زمینی و از پنهان و پیدا آگاهی، تو خود گواهی که من هیچ گاه چنین سخن نگفته ام، و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده ام که چنین

گفته باشند. پروردگارا، تو به ظلمهایی که از این امت بر ما رفته است آگاهی، و این
(تهمت) نیز از آنهاست...⁽⁵⁶⁾.

این سخن، بیانگر احترام ژرفی است که، آن امام بزرگ انسان به حقوق انسانها می
گذارد و پایه های آن را در اندیشه ها استوار می سازد.

مردم باوری راستین

پیامبران و امامان و هدایتگران راستین بشریت، پشتیبانان و مدافعان حقیقی محرومان و ستمدیدگان بودند و در همه ی روزگاران با چپاولگران حقوق انسان به ستیز بر می خاستند و بر سر این آرمان - ظلم ستیزی و مظلوم یآوری - جانفشانی ها کردند و از خودگذشتگی ها نشان دادند، که صفحات زرین تاریخ را تشکیل می دهد.

امام رضا علیه السلام نیز همانند نیاکان بزرگ خویش، مدافع محرومان و مظلومان بود و با شیوه های گوناگون با ستمگران به مبارزه می پرداخت؛ و هرگونه همکاری با ستم بارگان را محکوم می کرد و غیر اسلامی می شمرد؛ مگر آنگاه که دادی ستانده شود و حقی به حقداری بازگردد و از ستمی جلوگیری گردد.

حسین انباری گوید: مدت چهارده سال به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و از کار در دربار خلفا اجازه خواستم... امام علیه السلام (در پاسخ) نوشت: نامه ات را خواندم و از بیمی که در این شغل بر خودداری آگاه شدم؛ اگر می دانی که هرگاه متصدی کاری (در دربارها) شوی، طبق دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنی و دستیاران و کاتبان تو از هم کیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دست رسید، بخشی از آن را به بینوایان مؤمن می دهی، بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی؛ اگر چنین رفتاری داشتی، کار تو در دربار خلفای ستم بنیاد با خدمت به برادران دینی جبران می شود، وگرنه (خدمت در دربارها) جایز نیست. (57)

امام رضا علیه السلام در دوران ولایتعهدی نیز با نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیتی در حکومت به همگان فهماند که فعالیت های حکومت بیدادگر، اسلامی نیست. امام علیه السلام با اینکه در دستگاه مأمون تحت نظر و محاصره بود، در زمانهای مناسب با مأمون بر خوردهایی تند می کرد و حقوق از دست رفته ی مسلمانان را به او یادآور می شد.

روزی مأمون به خدمت ایشان رسید و نامه ای در دست داشت. و با شادمانی فتح روستاهایی از منطقه ی کابل به دست سپاهیان اسلام را خبر می داد. امام علیه السلام به او فرمود: «آیا فتح روستایی از منطقه ی کفر تو را شادمان می کند.»

مأمون گفت: آیا این مایه ی خرسندی نیست؟ امام به او چنین گفتند: درباره ی امت محمد صلی الله علیه و آله و حکومتی که بر ایشان داری از خدا بترس، چه تو کارهای مسلمانان را تباه ساختی و کار را به دست کسانی سپرده ای که به غیر حکم خدای بزرگ داوری می کنند؛ و خود در این سرزمین مانده ای و خانه ی هجرت و محل فرود آمدن وحی را ترک کرده ای، بر مهاجران و انصار با نبودن تو ستم می رود، و سوگند و پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی دارند، و روزگار بر مظلومان به سختی می گذرد و آنان برای زندگی به هزینه ای دسترسی ندارند، و کسی را نمی یابند که از زندگی خویش شکایت برند... آیا نمی دانی والی مسلمانان همچون تیرک میان چادر است که هر کس بخواهد به آن دسترسی دارد؟ (58).

امام علیه السلام به این نکته مهم اشاره می کنند که حاکم و حکومت اسلامی، باید در برابر جامعه و مردم پاسخگو باشد و برای تمامی برنامه ها و قوانین خود توضیح درست و قانع کننده داشته باشد و اگر سوالی از طرف جامعه و مردم مطرح شود، حکومت با دلیل و برهان به آن پاسخ گوید تا حاکمیت زیر سوال نرود که اگر چنین نکند به پرسش ها و نابسامانی های زندگی مردم بی توجه باشد، اعتبار خویش را در میان جامعه از دست می دهد و به ستم گستری و پایمال کردن حق مردم و... متهم می گردد.

محمد بن سنان گوید: در خراسان در خدمت امام رضا علیه السلام بودم. در آن زمان، مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دیوان مظالم می نشست و امام علیه السلام نیز آن جا حاضر می شد و به سخنان ستمدیدگان گوش فرا می داد. روزی از این روزها، مردی از صوفیه را آوردند که دزدی کرده بود. مأمون به او نگریست و در پیشانی او، نشان سجده یافت و در

تن او، جامه ای خشن، و رخسار او به زردی گراییده بود که نشان از قناعت او درگذران روزگار بود و دید که این حال، شایسته دزدی نیست.

آنگاه مأمون آشفته خاطر شد و گفت: با این چگونگی ها چگونه دزدی کرده ای؟ مرد صوفی گفت: چون تو حق مرا از خمس و فیء (اموال مسلمانان که در دست دولت است) از من باز گرفتی، از روی اضطرار و ناچاری به این کار دست زدم. مأمون گفت: تو در خمس و بیت المال چه حقی داری؟

صوفی گفت: خداوند خمس را برای شش گروه از مردم قرار داده است: «و اعلموا انما عنتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان...»⁽⁵⁹⁾ و اگر به خدا و آنچه بر بنده ی خود در روز فرقان (روز جنگ بدر) که دو گروه به هم رسیدند نازل کردیم ایمان آورده اید، بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است.»

و همچنین فیء را نیز برای گروههای از مردم قرار داده است: «ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا یکون دوله ی بین الاغنیاء منکم.»⁽⁶⁰⁾ آن غنیمتی که خدا از مردم قریه ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده، تا اموال عمومی میان توانگراتان دست به دست نشود.»

و تو ای مأمون مرا از حق خود محروم کرده ای که من راهگذری هستم که توان بازگشت را ندارم و فقیر و نیازمند گشته ام و توانایی تهیه ی خوراک را از دست دادم و از حافظان و قاریان قرآن و اهل ایمان هستم.

مأمون گفت: آیا حدی از حدود الهی و حکمی از احکام دینی را اجرا نکنم و دزد را به سزای عملش نرسانم که تو این حرفهای بیهوده را به زبان می آوری.

مرد صوفی گفت: نخست خویشتن را پاکیزه کن، سپس به پاک کردن دیگران بپرداز؛ و در آغاز حد خداوند را بر خود جاری ساز و آنگاه دیگری را حد بزن.

مأمون سخت برآشفته و رو به امام رضا علیه السلام کرد و گفت: چه سخنان بیهوده ای بر زبان می راند. می گوید چون حق وی از خمس و فیه دزدیده شده، دزدی کرده است. آنگاه رو به صوفی کرده و گفت: به خدا سوگند که دستت را قطع می کنم. مرد صوفی گفت: چگونه می توانی دست مرا قطع کنی در حالی که بنده من هستی؟

مأمون خشمگین و آشفته گشت و گفت: وای بر تو چگونه من بنده ی تو هستم؟ صوفی گفت: از آن جا که مادرت را (که کنیز بود) از مال مسلمانان خریده اند و تو بنده ی تمام مردم مشرق و مغربی و تا آنگاه که مسلمانان تو را آزاد نکرده اند، بنده و عبد آنان هستی؛ و من تو را آزاد نکرده ام و تو با این حال، خمس را برده ای و دزدیده ای و نه به خاندان پیامبر حقی دادی و نه به من و نه به امثال من. اما جهت دیگر که تو نمی توانی دست مرا قطع کنی این است که انسان آلوده کی می تواند دیگری را از آلودگی و گناه پاک گرداند، بلکه این کار را انسان پاک و پاکیزه می تواند، انجام دهد.

دلیل دیگر اینکه آن کس که حد خداوند بر او واجب است چگونه می تواند اقامه حد کند؛ تا آن که نخست بر خود حد را جاری سازد. مگر نشنیده ای که خداوند بزرگ می فرماید: **(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)** ⁽⁶¹⁾ «آیا در حالی کتاب (قرآن) را می خوانید، مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ آیا به عقل در نمی یابید».

مأمون برآشفته و روی به امام رضا علیه السلام کرد و گفت: نظر شما درباره ی این مرد و کردارش چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: اینک این مرد دلایلی آورده است، تو نیز جواب او را با دلیل و برهان بده و او را قانع کن. ⁽⁶²⁾

و این شیوه ی مردم باوری راستین است که امام رضا علیه السلام مأمون را بدان فراخواند، و آن برخورد منطقی با مردم است نه برخورد براساس زورگویی و برتری طلبی.

پاورقی

1. سوره هود (11): 75.
2. سوره شعراء (26): 109.
3. سوره طه (20): 1 و 2.
4. سوره ی توبه (9): 128.
5. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2 / ص 184.
6. بحار الانوار، ج 49 / ص 211.
7. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2 / ص 212؛ بحار الانوار، ج 49 / ص 36.
8. بحار الانوار، ج 49 / ص 102.
9. اعراف (7): 32.
10. کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج 2 / ص 825.
11. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2 / ص 178.
12. مکارم الاخلاق / ص 89؛ با تلخیص.
13. بحار الانوار، ج 49 / ص 100.
14. بحار الانوار، ج 49 / ص 100.
15. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2 / صص 182 - 180.
16. همان / ص 180.
17. مناقب آل ابی طالب، ج 4 / ص 363.
18. همان / ص 300.
19. مناقب آل ابی طالب، ج 4 / ص 364.
20. همان / ص 363.
21. به این موضوع مهم و اساسی، بسیاری از اندیشمندان و بزرگان اشاره کرده اند، مراجعه شود به کتاب «اجتهاد و تقلید در فلسفه» اثر استاد علامه محمدرضا حکیمی / ص 211 (مطلب سوم، ترجمه ی الهیات فلسفی)؛ همچنین مراجعه شود به نظر علامه محمد حسین طباطبایی (ره) (نظر ایشان در کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه - ذکر شده است) در کتاب «مجموعه مقالات»، علامه محمد حسین طباطبایی، ج 2 / صص 219-220.
22. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1 / ص 154؛ بحار الانوار، ج 10 / ص 299؛ منتهی الأمل، ج 3 / ص 1683.

23. به دلیل طولانی بودن این جریان ها از نقل تمامی آن خودداری شد؛ لیکن به گوشه ای از این مناظره در بخش آینده (نماز اول وقت و اهمیت آن) اشاره رفته است.
24. طالبین: ساداتی که از نسل امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا از نسل برادران آن حضرت، جعفر و عقیل باشند.
25. ناسخ التواریخ، ج 14/ ص 68، «به نقل از بحارالانوار و خرایج راوندی»؛ منتهی الآمال، ج 3/ ص 1651.
26. به این مناظرات در بخش پیشین «تهاجم فرهنگی» اشاره شد.
27. آوردن تمامی این پرسشها و پاسخها از فراخور این نوشته بیرون است.
28. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1/ ص 154؛ بحارالانوار؛ ج 10/ صی 299؛ منتهی الآمال، ج 3/ ص 1701.
29. الکافی، ج 1/ ص 489؛ اعلام الوری / صص 322 و 323؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 135.
30. تاریخ نیشابور / ص 208.
31. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ صص 267-632؛ منتهی الآمال، ج 3/ صص 1828-1735، الغدیر، ج 2/ ص 409.
32. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 135؛ کشف الغمه، ج 2/ ص 827؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 123.
33. زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام / ص 137؛ به نقل از «الصواعق المحرقة و نزهة المجالس».
34. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 236.
35. حجرات (49): 13.
36. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 236.
37. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 237.
38. هود (11): 45.
39. هود (11): 46.
40. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 234.
41. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 179.
42. بحارالانوار، ج 49/ ص 100؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 442.
43. اصول کافی، ج 4/ ص 52؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 443.
44. مناقب آل ابی طالب، ج 4/ ص 362.
45. تاریخ نیشابور / ص 210.
46. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2/ ص 8.
47. الکافی، ج 6/ ص 298.
48. الکافی، ج 5/ ص 288.

49. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2 / ص 241؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 444.
50. الکافی، ج 8 / ص 230؛ الحیاه، ج 1 / ص 450؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی ص 249.
51. الکافی، ج 4 / ص 24.
52. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2 / ص 15.
53. بقره (2): 181.
54. الکافی، ج 7 / ص 16؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 437.
55. تهذیب الاحکام، ج 7 / ص 77؛ استبصار / ص 83، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 429.
56. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2 / ص 184.
57. الکافی، ج 5 / ص 111.
58. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2 / ص 60؛ بحار الانوار، ج 49 / ص 65؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی / ص 260.
59. انفال (8): 41.
60. حشر (59): 7.
61. بقره (2): 44.
62. بحار الانوار، ج 49 / ص 288.

فهرست مطالب

3.....	پیشگفتار.....
6.....	سرشت های انسانی.....
8.....	مهمان نوازی.....
10.....	آراستگی.....
13.....	داناترین مردمان.....
17.....	تهاجم فرهنگی.....
22.....	نماز اول وقت و اهمیت آن.....
25.....	نماز عید فطر.....
28.....	سرگذشت شیفتگی.....
34.....	راویان طلایی.....
36.....	عمل، نه حرف.....
39.....	با بینوایان.....
43.....	حقوق کارگران.....
45.....	برادری اسلامی.....
47.....	ارزش انسانی.....
50.....	آزادی انسانی.....
52.....	مردم باوری راستین.....
57.....	پاورقی.....